

تقدیم : به محترم سید عزیزالله الفتی سناتور جوزجان و نایب منشی ی مجلس سنای جمهوری اسلامی افغانستان(1)

محمد عالم افتخار

20-09-2011

حقایق کودتا علیه حضرت محمد ؛ و تبعات آن بر 14 قرن «اسلام» و مدعیات اسلامی

در دنیای ی که بر سر در آن «اسلام» و «وا اسلاما!» با خط زر و یا با فلزات و سنگ های گرانبهارتر و برتر از آن ؛ نگاشته و بر افراشته شده است ؛ در دنیایی که با «الله اکبر!» آغاز می یابد و با «الله اکبر!» انجام می پذیرد ؛ هرچه هست در آن ؛ گویا نماینده گان «الله و محمد!!» است که حاکم اند و قایم اند و اهل امر و نهی و ابلاغ و ارشاد و فتح و فتوا و دبدبه و کبکبه و عربده ... اند ؛ نوشتن چنین عنوانی سهل نه که محال هم هست !
درین دنیا ؛ اگر نام کسی «خداداد یا خدای بپردی یا اله بیرن ..» است ؛ حاکمان و عاملان و نوکران و غلامان.. به «..داد» ؛ به «..بپردی» و به «..بیرن» آن ؛ کار و فرصت ندارند و به مجرد «خدا .. و الله ..» گفتن ؛ شمشیر میکشند و «کله کت!» میکنند .
دنیای جهل دین ! ، جهل آدمیت ! ، جهل تاریخ ، جهل فرهنگ و حتی ، حتی « جهل موجود حیه بودن » یعنی ، یعنی ، یعنی « جهل حیوان بودن !» . اگر توانایی دیدن دارید ؛ کلیک فرمائید :

<http://vahhabi.mihanblog.com/post/782>

آیا چنین دنیایی را با محمد پیامبر اسلام ؛ نسبتی هست و اگر هست ؛ کیفیت این نسبت چیست ؟
بنده هیچ چیزی تازه کشف نکرده و به الهام و اشراقی نیز دست نیافته ام ؛ فقط صفحاتی از همان کتاب ها و سیره ها و مغازی ...هایی را کم و بیش ورق زده ام ؛ که لااقل از قرن یکم هجری تا کنون در باره پدیده ای به نام اسلام و شخصیتی به نام محمد عربی قریشی ؛ انشاء و سر هم گردیده و خوشبختانه برای ما و بدبختانه برای تیکه داران «اسلام و محمد» ؛ تا زمان حال باقی مانده و اینک به مدد امکانات عصر کنونی چون انترنیت ؛ علی الرغم بکس و بقچه کردن های هزار قرنه ؛ کم کم همه گانی میگردد و در معرض دید و درک و قضاوت توده های میلیونی ی مسلمان و غیر مسلمان قرار میگیرد .

بدین لحاظ هم حد اکثر سعی میکنم کمتر «نقل قول» و بیشتر «اسناد» در اختیار عزیزان قرار دهم .

مؤلفه قلوبہم (کسانی که دلشان را بدست آوردند)۔ پیغمبر (ص) پس از فتح مکہ ہر رکن قوم را کہ در آنروز مسلمان شدند مؤلفه یا مؤلفه قلوبہم می خواند و این گفته، کتایہ از آن بود کہ با آنان مہربانی شود و دلشان نرم گردد تا آنان نیز نزدیکان خود را با اسلام در بیاورند، در سبزه حلیی این دستہ بہہ قسمت تقسیم گشتہ اند :

دستہای کہ با آنان مہربانی میشد تا مسلمان شوندمانند صفوان بن امیہ.

دستہای کہ با آنان مہربانی میشد تا در اسلام پایدار باشند مانند ابوسفیان.

و دستہ دیگری کہ برای جلو گیری از بدکاری آنها با آنان مہربانی میشد .

پیغمبر (ص) از روی کمال عقل و حکمت و دانائی و سردبازی و بزرگواری این

دستہ از دشمنان را رام میساخت و با آنان بیش از دیگران مال میبخشید .

پس از فتح مکہ، پیغمبر (ص) کسانی را باطراف مکہ فرستاد تا مردم آن نواحی را با اسلام

بخوانند، سپس حنین و طایف را گشود و اللہ درود پیغمبر (ص) بطایف در این بار باورود بطایف

پیش از هجرت اختلاف بسیار داشت. آن بار پیغمبر (ص) بطایف رفت و از مردم آنجا پاری حست

و آنان او را آزار دادند، ولی این بار پیغمبر (ص) با پیروزی وارد طایف شدہ آنجا را

گشود، غنیمت مسلمانان در فتح طایف عبارت از چهل ہزار گوسفند، بیست و چہار ہزار شتر و

چہار ہزار اوقیہ نقرہ بود .

پیغمبر (ص) در موقع تقسیم این غنیمتہا سہم بیشتری «مؤلفه» داد از آن جملہ: سدشتر

بمعاویہ، سدشتر بےزید برادر معاویہ و سدشتر باوسفیان پدر معاویہ بخشود و مقداری نقرہ

نیز بر آن افزود قسمی کہ سہم معاویہ و دو ہسرتش از غنیمتہای طایف سجد شتر و بیست اوقیہ

نقرہ شد ابوسفیان کہ این بزرگواری را بدیدہ پیغمبر (ص) گفت :

« پدر و مادرم فدای تو شوند تو در ہر دو موقع جنگ و آشتی شخص کریمی ہستی .»

پیغمبر (ص) نسبت بصفوان بن امیہ و حارث بن ہشام برادر ابو جہل مشہور نیز همین

بزرگواری را رعایت فرمود و سہم بیشتری با آنان داد. این رفتار پیغمبر (ص) بر مہاجران و

انصار، کہ سئو مرکزی اسلام بودند بسیار گران آمد چہ کہ آنان از روی دل و جان ایسان

آورده بودند ولی اینان کہ سہم بیشتری دریافت میداشتند، از روی ناچاری و پس از تصرف

و تخریب مکہ مسلمان شدہ بودند آنها میگفتند : « از شمشیرہای ما خون قریش می چکد،

ولی سہم بیشتر غنیمتہا نسبت همانان گشتہ است .»

پیغمبر (ص) کہ این را دانست، آنها را نزد خود خواست، چگونگی را جویا گشت و ہمینکہ

آنان گفتہ خود را تصدیق کردند پیغمبر (ص) با آنان فرمود :

« اینان تازہ مسلمان گشتند، من با آنان ہرگز بیشتری میدہم تا مسلمان ہمانند و نزدیکان

خود را با اسلام در آورند. آیا این برای شما برتری نیست کہ با پیغمبر خدا ہمانا خود ہا را برگرد

این صفحه 38 «تاریخ تمدن اسلام» اثر جرجی زیدان محقق شهیر لبنانی است که در کشور اسلامی ایران ترجمه و چاپ گردیده و متکی بر تمامی منابع معتبر مقدم «اسلامی» میباشد .
از کیفیت ضعیف تصویر پوزش می طلبم ولی با آنهم فکر میکنم ؛ همه چیز قابل خوانش و دریافت میباشد . تمنا دارم از سلامت و مقاومت فکری و روحی ی خویش در برابر چشم بندی و جادو و جمل .. مطمئن شوید . درین صفحه شما با واقعیت هایی روبرو میشوید که حاکی از دو «فتح» است :

1 - فتح مکه !؟

2- فتح حنین و طایف .

می فرماید : غنیمت مسلمانان در فتح طایف عبارت از 40 هزار گوسفند ، 24 هزار شتر و 4 هزار اوقیه نقره بود (هر اوقیه 7 مثقال است) .

پیغمبر در موقع تقسیم این غنیمت ها ؛ سهم بیشتری به « مؤلفه» داد . از آنجمله 100 شتر به معاویه ؛ 100 شتر به یزید برادر معاویه و 100 شتر به ابوسفیان پدر معاویه بخشود و مقداری نقره نیز به آن افزود ؛ طوریکه سهم ابوسفیان (اینجا «معاویه» غلط املائی است) و دو پسرش از غنیمت های طایف 300 شتر و 20 اوقیه (140 مثقال) نقره گردید .

پیغمبر نسبت به صفوان بن امیه و حارث بن هشام برادر ابوجهل مشهور نیز همین بزرگواری را رعایت فرمود و سهم بیشتری به آنان داد ...

این رفتار پیغمبر(ص) بر مهاجران و انصار که هسته مرکزی اسلام بودند ؛ بسیار گران آمد ؛ چه که آنان از روی دل و جان ایمان آورده بودند ولی اینان که سهم بیشتری دریافت می داشتند ؛ از روی ناچاری و پس از تصرف و تسخیر مکه مسلمان شده بودند . آنها میگفتند : « از شمشیر های ما خون قریش می چکد ؛ ولی سهم بیشتر غنیمت ها نصیب همانان گشته است !؟»

پیغمبر (ص) - در جواب اعتراضات آنان - فرمود : « اینان تازه مسلمان هستند ؛ من به آنان بهره بیشتری میدهم تا مسلمان بمانند و نزدیکان خود را به اسلام در آورند . آیا این برای شما برتری نیست که با پیامبر خدا به خانه خود باز میگردید.»

بنده تا جائیکه جستجو کردم در 27 غزوه که حضرت محمد شخصاً شرکت داشته و در بسی از آنها مردمانی را مسلمان ساختند ؛ همچو پیشامدی با « تازه مسلمانان » نفرموده بودند و این روش پس از آن نیز به مثابه سنت رسول الله ؛ دیگر ادامه نیافت .

شاید سایر متفکران و محققان به موارد زیاد ؛ درین متون علاقه داشته و نسبت به آنها ابراز نظر هایی بدارند ؛ ولی بنده میخواهم نتیجه گیری کنم :

اگر فتح طایف ؛ فتح اسلامی و پیامبرانه بود ؛ فتح مکه را دیگر نمیتوان « فتح » خواند !

مسلماً متخصصان حربی و نظامی هم به حساب آنچه در تاریخ جنگ ها ثبت گردیده و هم به حساب فنون ، استراتژی های و تاکتیک های حرب در زمان حاضر ؛ با من موافق خواهند بود که « فتح مکه » در واقع یک معامله سیاسی - نظامی بود و به گونه یک نمایش دراماتیک - آنهم به سطح و سیاق همان زمان - بازیگری شد .

درین «فتح» نه تنها به بنیان های فولادین قدرت و حاکمیت ابوسفیانی و اشرافیت قریش کوچکترین صدمه وارد نگردید ؛ بلکه ابوسفیان و معاویه و یزید پسرانش و سایر اشراف قریش ؛ نه تنها غنایم سرسام آور غزوه طایف را به دست آورده و از نظر مالی تقویت مزید شدند بلکه با کسب نام ها و مقامات اعزازی چون صحابی ی پیامبر و کاتب وحی و قریب و خویش و فرستاده و نماینده او ؛ توریته و جاه و صلاحیت و قدرت مانور بیشتر و بیشتر پیدا نمودند .

و آخر الامر نیز ؛ ایشان با نیرو و جلال مضاعف ؛ در مکه و حاکمیت آن برجا ماندند ؛ در حالیکه «فاتحان مکه!» ناگزیر بودند ؛ پس از 15 روز این شهر استراتژیژیک و ناموسی را ترک نموده و رهسپار دیار هجرت جبری ی خویش در 9 سال قبل یعنی مدینه (یثرب) بگردند !!

آیا شخص جنگجو و یا نیروی رزمی ایکه 9 سال کامل در واقع برای فتح مکه و بازگشت و معاودت در آن شهر نبرد کرده هزاران کشته داده و هزاران دیگر را به کشتن سپرده است ؛ با چه سحر و افسونی ممکن میباشد ؛ از فتح غایی و نهایی ی خویش ؛ طی 15 روز عقب بنشیند و واپس خانه و کاشانه و زادگاه و قبرستان به دست آورده را رها نماید و لا و لشکر مغلوب دشمن شکست داده شده را دست ناخورده و سالم بر جا بگذارد ???

این سحر و افسون را هم ؛ تاریخ تمدن اسلام به روشنایی ممکن ؛ نشان میدهد و آن این است که اشراف قریش در مکه هوشیار تر از آنند که عواقب را پس از « صلح حدیبیه» حدس نزنند و علی الرغم مجموعه تلاش های نظامی منجمله در اتحاد ها و ائتلاف ها با سایر مخاصمان حضرت محمد ؛ به هدف از پا در آوردن و نابود کردن او ؛ ضرورت ایجاد و گشایش « ستون پنجم » را در داخل اردوگاه محمد و حتی نفوذ در حریم خصوصی ی او ؛ از یاد ببرند .

این است که صرف نظر از عمال و جواسیس و همفکران و همظران ؛ در آستانه « فتح مکه» ؛ ما شخصاً ابوسفیان - صدر اشراف قریش و اولین و آخرین دشمن محمد و دعوت او را - در خانه و حوالی ی قرارگاه و مسکن و مأوی حضرت محمد می بینیم . با اینکه آنچه او موفق به انجام آن شده است ؛ طور مستقیم ؛ کاملاً سری باقیمانده است ؛ ولی نتایج همان مساعی و تدابیر و نرمش های نظامی، سیاسی و دیپلماتیک است که بالاخره درامه ای به نام «فتح مکه!» را شکل و سمت و سو میدهد .

تا جائیکه - چون در واقع جنگی و فتحی در کار نیست و اما هزاران جنگجوی شرکت کننده در نمایش آن ؛ منتظر و محتاج غنایم اند - دهات حنین و طایف مورد هجوم قرار میگیرند و کمبود غنایم فتح مکه ؛ از آنجا ها پوره میشود !

صرف آنچه در این نمایش تاریخی ؛ نصیب حضرت محمد و مسلمین و موحدین میگردد - که آنهم چیز کوچکی نیست - ؛ همان است که بت های سفالی و سنگی و فلزی ی واقع در خانه کعبه را می شکنانند و نابود میکنند ؛ ولی از اینکه گاو صندوق های نذور و سایر ثروت های معمولاً موجود در بغل اینهمه بت ؛ کجا شده و کجا رفته است ؛ تا جائیکه بنده تفحص نموده ام ؛ اصلاً سر و درک معلوم در هیچ جای ندارد و اگر حقیقت تماماً همین باشد ؛ معلوم است که بت ها - شاید هم طبق قرار داد! - از همه انواع زر و زیور و ثروت و داشتهء با ارزش از قبل تهی ساخته شده بوده اند .

با تمام اینها معلوم است که پیامبر اسلام ؛ هم محاسبه های خود را داشته است ؛ چنانکه :

در سال نهم هجری که پنجمبر (س) و مسلمانان از این پیروزی بازگشته بدینه آمدند ، نام اسلام در سراسر عربستان بلند شد و عربها دسته دسته برای قبول اسلام بدینه رو آور شدند .

مسلمانان که تمام عربستان را از آن خود دیدند بفراتر افتادند که جاهای دیگر را نیز بگشایند و قلمرو خود را توسعه دهند ، لذا در همان سال نهم هجرت پنجمبر (س) فرمود که: سپاهیان اسلام مجدد بطرف شام بروند و بارومبان بجنگند و سی هزار لشکر از آن حمله ده هزار سوار برای این حمله آماده شد و تا آنروز مسلمانان چنان نراتی و چنان تجهیزات تهی ندیده بودند .

با اینکه لشکر کشی ی یادشده در ناحیهء تبوک به مشکلاتی برخورد و جز یک مصالحه در بدل مقداری جزیه ؛ دستاورد مهم دیگری نداشت ؛ معهدا نشان میدهد که نرمش و مدارای حضرت محمد با

اشراف قریش در «فتح مکه!» خود حکمتی بزرگ را دارا بود و نه فقط موجبات اجتناب از تلفات بسیار زیاد لشکریان مسلمانان را فراهم آورد بلکه برد تبلیغاتی و روانی ی با عظمتی را نصیب داعیه اسلام ساخت.

معهدا پیامبر اسلام ؛ با ورود در این فاز نظامی ، سیاسی ، دیپلماتیک ، استخباراتی ...؛ موقعیت های بسیار حساس و خطیر پیدا کرد و چنانکه سیر حوادث نشان داد ؛ آن حضرت دم و دستگاه و تشکیلات و یاران و همکاران اهل و صالح و لایق و صادق ... کافی برای برآمدن از آزمون های صعب و متفاوت مرحله جدید را نداشت .

درین راستا ؛ بسیار جالب است که حج حضرت محمد در سال دهم هجری یا دومین حج وی پس از « فتح مکه!» ؛ با سرعت عجیبی در سراسر عربستان منحیث « حجه الوداع » تبلیغ و تأکید و روانی ساخته میشود ؛ آنهم با چنان تردستی و مهارت و شطارتی که نه تنها حضرت محمد قادر به تردید آن نیست بلکه چه بسا ناگزیر است که آنرا تأیید نیز کند . چنانکه خیلی از وفاداران به وی ؛ به تأیید و تبلیغ همین حیلۀ پرداخته رفته اند و تا همین امروز هم کورکورانه به آن ادامه میدهند !
در حالیکه تحلیل روانشناسانه و تاریخی و نظامی و سیاسی ... فضا های مربوط ؛ نشان میدهد که این تدبیر ؛ مقابله شگرف و سخت کارا و پرتوان دشمنان در برابر برد روانی - تبلیغاتی ی ناشی از «فتح مکه!» برای مسلمانان بود .

دشمنان دانا و زیرک و کار گشته و دوستان نادان و نا اهل و فاقد درایت و کیاست همه دست در دست هم داده با سوء استفاده از کلماتی چند در خطبه پیامبر که شاید هم به راز های مگوی معامله با سران قریش در «فتح مکه!» مربوط بود ؛ سریعاً آنرا دلیل اعلام مرگ زود رس پیامبر و سپه سالار کبیر قوای اسلام وانمود ساخته و توأم با چاشنی های روحانی و وحیانی تبلیغ و ترویج کردند !
در نتیجه آنچه که در دانش و هنر حربی « مورال » خوانده میشود ؛ با سرعت باور نکردنی در جبهه پیامبر اسلام ؛ تضعیف گردید و طبعاً بیشتر آنانی که تحت فشار جبر ها و روی مطامع و محاسبات دیگر ؛ «ایمان» آورده بودند و ضمن **تظاهر به اسلام** ؛ منویات و مقاصد خود را داشتند ؛ آهسته آهسته متحول شده رفتند که یک نتیجه بزرگ و بارز و مبرهن آن ؛ همانا تقویت و تحکیم «ستون پنجم» در اردوگاه حضرت محمد بود !

با همه افسانه سرایی ها ، ولایت مآبی ها و غیب دانی های مثنوی « بله» ؛ تمامی قرائین و شواهد مبین آن است که وضع در قلمروی اسلام ؛ در حلقه یاران و دوستان و حتی در خانواده ؛ برای حضرت محمد ؛ با سرعتی سرسام آور به مخافت و وخامت گرائید .

وئ شاید هم خیلی دیر ؛ متوجه این حقیقت گردید که از دامی که در آن گیر کرده است ؛ احتمالاً نمیتواند جان سالم بدر ببرد . لذا تدبیر را در آن دید تا به بهانه یک لشکرکشی ی انتقامی به سوی سرزمین های تحت تصرف امپراتوری ی روم که قبلاً در آنها خیلی از یاران خوب و لشکریان وفادارش تباه شده بودند ؛ افراد و نیرو هایی را از مدینه دور نماید تا به سازماندهی ی مجدد ارکان قدرت پرداخته بقای آنرا برای خویش و افراد معین اهل بیت خود مسلم سازد .

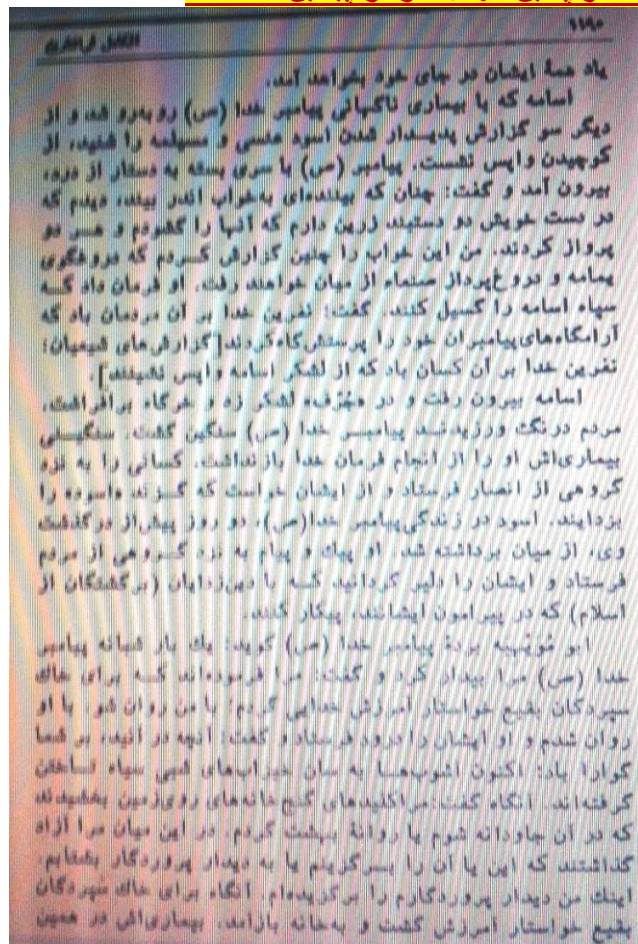
بدین منظور اقدام به سوق و اداره لشکر بزرگ و بی سابقه ای نمود و دستور داد که یاران مقتدرش چون ابوبکر و عمر و همانند ها همه بلا استثنا در رکاب این لشکر عازم نبرد گردند . اینکه چنین اردو و لشکر از هر نظر بی سابقه و با شمولیت چنین افراد متشخص و مقتدر ؛ چرا تحت رهبری و قوماندانی ی جوانی نارس که دارای سابقه برده گی هم بود ؛ یعنی اسامه ابن زید ؛ قرار داده شد و موجبات آوازه ها و نارضایتی ها و حتی سرکشی های معین از قومانده پیامبر را به وجود آورد ؛ نیازمند تأمل و تفکر و توجه بی نهایت عمیق و دقیق میباشد و مطلقاً با «صدقنا!» و «بی شک!» و فلان و بهمان ادا و ادات بوزینه وار و بد تر از آن ؛ قابل درک و دریافت نیست !

به هر حال ؛ معلوم میشود که این تنها پیامبر اسلام حضرت محمد نبود که دست به عمل می زد . همزمان کارها و کارنامه هایی از استقامت های مختلف و همه با هدف نابود کردن پیامبر و غصب تمام و کمال قدرت در کادر واقعیت نوظهوری به نام اسلام ؛ در جریان بود . اینک فقط مسأله بر سر این بود که کی ها میتوانند ابتکار عمل و انتیسیف را از آن خود کنند و معرکه را به نفع خویش فیصله دهند !

با نهایت تأسف که دشمنان محمد موفق شدند به طریق تزریق زهر و یا عامل مرضی کشنده در بدن و پیکر محمد ؛ پیشرفت تعیین کننده ای حاصل نمایند و حضرت محمد نیز خیلی زود دریافت که کارش ساخته شده است .

او در همان حال که بر حرکت سپاه اسامه با شمولیت ابوبکر و عمر و کسان مورد نظر اصرار داشت و مجدانه به آنها قومانداء حرکت میداد ؛ تندرستی ی خویش را به طرز آشکارا و دراماتیک زایل شده یافت . و با شعور محیط و اطلاعات حسی و الهامی و یقینی که داشت ؛ پی برد که توفان فتنه ها احاطه اش نموده و آتش سوزنده و خاکستر کننده در جانش فروزان گردیده است .

طبری در صفحه 95 جلد 4 تاریخ خویش از قول ابومویه غلام خاص پیامبر می نویسد : در دل شب مرا خواست و در گورستان بقیع برد و خطاب به اهل گورستان گفت : **« درود بر شما ای اهل قبور ! این حال که شما دارید نسبت به حال مردم خوش است . فتنه ها چون پاره های شب تاریک پی هم میرسند و پسین آنها بدتر از پیشین است ! »**



هكذا این اثر (تاریخ الکامل ص 1190) و سایر نویسندگان نسبتاً با اعتبار تاریخ های اسلام ؛ این داستان ابومویه را با تفاوت هایی در بافت کلمات نقل نموده اند که از نظر معنا و مراد چندان تفاوتی با هم ندارند .

البته داستان ؛ معمولاً با اضافات روانی و افسانوی و اسطوره ای در هم آمیخته میشود . ممکن هم هست که حتی شخص پیامبر اسلام ؛ چنین اضافاتی در آن داده باشد . چرا که مخاطب پیامبر اصلاً و ابداً مرده گان و اهل قبور نیستند و اصلاً به اصطلاح آموزش خواستن برای آنان ؛ نیازمند رفتن چنان شباهنگام پیامبر یا هیچ کسی بر قبور آنان نیست ...

محمد بیش از هر کس و ناکس میداند که مرده گان توانایی شنود و ادراک و احساس ندارند و لذا او بدین گونه ؛ فقط پیام پیامبرانه خویش را به زنده گان و حتی نسل های آینده و به تاریخ و فرهنگ بشری گوشزد میکند ، انتقال میدهد و می سپارد . درین جمع افراد و احاد گوناگونی وجود دارند که تا دم مرگ هم تغییر یافتنی و دیگر شدنی نیستند ؛ لذا به آنان باید ناگزیر همین را گفت که : « مرا کلید های گنج خانه های زمین را بخشیدند که در آن جاودانه شوم یا روانه بهشت گردم و درین میان مرا آزاد گذاشتند که این یا آن را برگزینم و اینک من دیدار پروردگارم و بهشت را برگزیدم !!!»

تازه ؛ بیماری ی کشنده که در جان محمد خانه کرده است ؛ به حدی تب دارد - یعنی مقاومت و مبارزه قوای دفاعی ی بدن او را بر انگیزته است - که حتی لمس کردن بدن او از ورای لباس هم جلد آدم متعارف را میسوزاند . روی همین واقعیت یک زمانی ؛ پیامبر می فرماید که از 7 چاه پیرامون 7 مشک آب آورده و بر او بریزند تا اگر مقداری سرد شود و بتواند بر مسجد رود .

چنین میکنند و محمد خویشتن را نسبتاً سر حال می یابد ؛ و آنگاه به مسجد میرود و چنین سخنان بر زبان می آورد: **« ای مردم ! آتش افروخته شد و فتنه ها چون پاره های شب تاریک به هم آمد...»**

در آثاری؛ آورده اند که «آتش دوزخ فروزان شد!!!» ؛ ولی پرسیدنی است که مگر آتش دوزخ از همین لحظه ؛ آغاز به اشتعال کرد ؛ پیش از آن ؛ حقیقت دوزخ از چه قرار بود؟!

او پس از بازگشت از قبرستان بقیع ؛ با خانمی فوق العاده جوان و محبوب و عزیزش - بی بی عایشه - با زبان طنز سخنی میگوید که باید خیلی از بنا ها و کنگره های مستحکمترین حمق و سفاهت دنیا را لرزانیده باشد:

« نمی شد - یا چگونه میشد - که تو - جوانترین همسر من - می مردی و من بر جنازه ات ؛ نماز میکردم !» یعنی اینکه به لحاظ طبیعت ؛ چنین چیزی شدنی بود و من میتوانستم عمری چنان طولانی داشته باشم . ولی منجمله (شاید!) پدر تو - و حتی خود تو- زمینه چیدید که من بمیرم!

مگر معنای دیگری در ورای این طنز تلخ و نیشدار میتوان یافت ؟ آیا روانشناسان زبر دست دنیای امروز در روان فردی که در دم از حضور عجیب نیمه شبی در قبرستان برگشته و در آنجا ؛ سخنانی آنگونه بر زبان رانده است ؛ این سخن طنز آلود بلافاصله را خطاب به حضرت عایشه صدیقه و ام المومنین ؛ چگونه تفسیر میفرمایند؟؟!

تازه وقتی ؛ حضرت محمد در همان خانه بی بی عایشه ؛ دچار اغما و از حال رفته گی میشود ؛ حاضران ؛ دوایی را در بینی یا کام او میریزند . چون به خود می آید بر همه غضبناک میشود و دستور میدهد که از همان دوا؟؟؟ هرکدام از حضار؛ خود نیز استفاده نمایند حتی به شمول یک خانمش که روزه دار بوده است !

آیا این پیشامد ؛ به روشنترین وجهی نشان نمی دهد که پیامبر بر کلیه نزدیکان خود ؛ بی اعتماد است ؟؟

کلمات پیامبر درین مورد ؛ چنان است که تعابیر و ترجمه های متفاوت و حتی متضاد از آن شده است منجمله **ابراز نفرین صریح و « دشمن خواندن»** غیر مستقیم حضار.

بنده حتم دارم که به خصوص اهل سنت و جماعت ؛ چندان به اثری مانند «ناسخ التواریخ» اعتنا نمی فرمایند . اما هیچگاه حقیقت با تک نوازی و تک سرایی و تک گویی و منم خوانی ... چهره از نقاب بر نمیگیرد و لذا «جوینده حقیقت!!» ناگزیر است که به اباطیلی دل خوش کند و گمراهی و ضلالت را کمال زنده گانی و تفکر و انسانیت و بشر بودن پذیرفته و به خواب خرگوشی فرو رود .

اگر درست است که حضرت محمد با حفظ مقام و مرتبت پیامبری ؛ باز هم به سخن خودش و به سخن قرآن ؛ جز بشری همانند من و شما نبوده است و نخواهد بود ؛ لذا معلوم است که او ؛ طی روز هایی قبل از مرگ نابهنگام در چه حال و مقامی است؟!

حتی قرآن شهادت میدهد که حضرت محمد از نداشتن فرزند پسر که وارث میراث مادی و معنوی ی او گردد ؛ سخت دردمند میباشد (سورهء الکوثر) ؛ خود را «ابتر» یعنی مقطوع النسل می بیند و احتمالاً یکی از دلایل محکم اینکه در سنین به اصطلاح پیری ؛ تن به ازدواج های متعدد میدهد ؛ همین آرزوی بدر آمدن از این درد و محرومیت است !

لذا طبیعی است که او در محاصرهء چنین «فتنه ها» ؛ دارای اندیشه ها و وسواس هایی برای ارثیهء خویش و سرنوشت فردای عزیزان خود در اهل بیت باشد .

این داستان تلخ و عبرت انگیز سرنوشتی ی عمداً پیچانیده شده در لفاف انواع فسون و فسانه را (انشاء الله) در هفتهء آتی به پایان خواهم برد و نشان خواهم داد که معنای اینکه من در برابر کشیش فتنه جوی امریکایی (جونز) و مماثل ها ؛ مسئولیت دفاع از قرآن و محمد را به عهده گرفته ام و نیز اینکه دولت خداداد! اسلامی ی مان در کابل - بخصوص وزارت خارجه ، دادگاه عالی (استره محکمه)، پارلمان نو و کهنه و «شورای علما»ی اعلام آن - و در مجموع « جهان اسلام » در زمینه خود را کر و کور انداخته اند... ؛ چیست؟؟؟

و نیز اینکه چرا و چگونه از نام و آدرس حضرت محمد و قرآن ؛ بساط های اینچینی در عصر ما و در کشور ما و منطقه ما گسترده است ؛ و... و... و...؟؟؟؟

اگر تکالیف قلبی و عصبی ندارید ؛ (دور از چشم کودکان و اطفال) کلیک کنید:

<http://jamesband.mihanblog.com/post/26>